

تحریر

نوک مخروط موسیقی



منصور نریمان

پدر عودنوازی در ایران

■ اولین همکاری من با آقای گلیپایگانی سال ۴۱ صورت گرفت؛ زمانی که از مشهد به تهران آمدم و در برنامه‌های مختلف رادیو از جمله «گل‌ها» با او همکاری کردم. قبل از آن، کارم را در رادیو مشهد به عنوان مسوول واحد موسیقی آغاز کردم. بعد هم به شیراز رفتم و واحد موسیقی آنجا را راه انداختم. در تهران برنامه‌ها گوناگون بود و گلیا آواز می‌خواند و من تک‌نواز بودم و جواب آواز او را می‌دادم. خاطره جالبی که از حضور گلیا در فضای موسیقی دهه ۴۰ به یاد دارم مربوط به زمانی است که آثار او از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد. گلیا آن زمان جزو بهترین‌ها بود و نوک مخروط موسیقی به حساب می‌آمد. یک روز در مشهد، حوالی ساعت هفت، هشت بعدازظهر دیدم تمام مغازه‌ها بسته است. حتی نانوایی‌ها هم بسته بودند. سوال کردم چرا همه جا بسته شده، گفتند قرار است برنامه آقای گلیا پخش شود. مغازه‌ها و نانوایی‌ها را به خاطر آواز گلیا تعطیل کرده بودند. منظورم از ذکر این خاطره، اشاره به اهمیت جایگاه خوانندگی اوست. تا آن زمان هیچ هنرمندی را ندیده‌م که به خاطرش در آن ساعت مغازه‌های مشهد تعطیل شود. یکی، دو سال بعد از آن جریان هم گلیا به همراه مرحوم محمودی‌خونساری به مشهد آمد. مردم به استقبال او رفتند و شهر واقعا شلوغ شده بود. همه آمده بودند تا این دو بزرگوار را ببینند. بعد از آن هم که من به تهران آمدم، افتخار همکاری ورودرو با این خواننده بنام برایم میسر شد؛ همکاری‌ای که لذت بسیار از آن بردم.

از توپخانه تا تخریش

اتاق خاطرات

ایلیا امانی

■ احتمالا حالا دیگر همه این را می‌دانند: «استاد گلیپایگانی هر روز صبح ساعت پنج‌ونیم از خواب بیدار می‌شود و ۱۰ دقیقه بعد حرکت می‌کند به سمت کوه ساعت حدود ۱۱ برمی‌گردد. پنج بعدازظهر دوستان، شاگردان و علاقه‌مندانش را می‌بیند و ساعت ۶ شب هم می‌خوابد.» فردا صبح هم ماجرا همین‌طور شروع می‌شود، مگر آنکه اتفاق خیلی خاص و مهمی برنامه را به هم بریزد.



اکبر گلیپایگانی در کنار مرحوم غلامرضا تختی

مثل الان که در استرالیاست و نمی‌دانم آنجا هم به کوه می‌رود یا نه، اما به هر صورت از ورزش و زندگی سالم دور نیست. در انگلیس هم از اینکه این فرصت به وجود بیاید که با بازیکنان منچستر یونایتد بنشیند و بعد عکسی به یادگار بیندازد، استقبال می‌کند؛ کما اینکه در سال ۸۸ این اتفاق افتاد و یکی از شاگردانش ترتیب دیدار استاد با بازیکنان منچستر یونایتد را داد. این احتمالا از مهم‌ترین قسمت‌های خاطرات سفر او است و این عادت قدیمی استاد است که ورزشکاران، دوستان اصلی‌اش هستند. در پذیرایی خانه استاد گلیپایگانی، عکس‌های اصلی به دو دسته‌اند: یا هنرمندان و یا ورزشکاران. کاپ‌ها، هدایا و مدال‌ها هم همین‌طور. جوایزی که یا به صورت حقیقی یا به صورت افتخاری از ورزش و ورزشکاران گرفته، کمتر از آنچه برای هنر گرفته، نیست. عکس بزرگ استاد در کنار پهلوان غلام‌رضا تختی، اولین چیزی است که به چشم می‌آید: «گر نظر گل‌ها کنی، آن وقت می‌شوی یک انسان بزرگ این همه آدم می‌آید و می‌روی، یکی می‌شود تختی، مگر تختی به خاطر مدال طلایش مهم بود؟ خیلی کسان هستند که بیشتر از او مدال طلا گرفته‌اند اما هیچ کدام تختی نمی‌شوند و نشنند. در تختی غیر از اینها چیزهای دیگری هم بود.» گلیا ۳۰سال با او زندگی کرد و یک حرکت نامناسب از او ندید. این ورزشکار برای او مرد بزرگی است. در کنار اینها بیشتر از ۲۰۰سال خانقشینی و در حاشیه بودن گلیا، نه او را آدم در یاد مردم برد و نه مثل بسیاری از هنرمندان دیگر او را به گوشه‌نشینی از جنس دیگر واداشت. استاد در تمام این سال‌ها برنامه‌های ورزشی خود را فراموش نکرد. اجازه داشت، خواند و ورزش کرد، اجازه نداشت، ورزش کرد و در دره‌ها و کوه‌های اطراف تهران برای خودش خوند اما جستش از آن جنس‌ها نبود که از پای بنشیند و همین است که الان در ۷۸سالگی در کشورهای مختلف کنسرت می‌گذارد و همانجا هم پادش نرفته که از جوانی فوتبال را دوست داشته و قهرمانان ورزشی برایش مثل هنرمندان بزرگ بودند. عکس و لوح افتخار قاب‌شده روی دیوار حاکی از این است که «من جزو پیشگوسناتن باشگاه دارایی هستم. مدرسه نظام بودم و در دانشکده افسری فوتبال بازی می‌کردم اما از آن به بعد رشتام عوض شد و آمدم در موسیقی. دیگر نمی‌توانستم حرفه‌ای فوتبال بازی کنم. اول همه بچه‌ها با هم رفتیم باشگاه تهران جوان بعد تهران جوان را منحل کردند که ماجرایش بماند. همه با هم دسته‌جمعی آمدم باشگاه دارایی. آن بچه‌ها الان اکثرا مربی هستند و خیلی معروف مثل محسن حاج‌نصرت‌الله، مهدی اخوی، داوود حیدری و کدخدازاده.»

■ اخیرا آهنگی اجرا کردید که باز هم سروصدای زیادی به پا کرد. راز اینکه هنوز سرحال هستید و به فعالیت حرفه‌ای تان ادامه می‌دهید، چیست؟

مردم در ایران وقتی بازنشسته می‌شوند، دوباره می‌روند سراغ یک کار دیگر؛ اما در همه دنیا وقتی مردم بازنشسته می‌شوند به طرف آرامش می‌روند تا از زندگی‌شان بهره‌برداری کنند. شما اگر به آن آرامشی که من می‌گویم رسیدید، این آرامش تاثیر خودش را می‌گذارد. یعنی وقتی صبح بلند شوید و به کوه بروید و بعد اگر عصر دور هم جمع می‌شوید، صحبت‌ها و بحث‌های خوب داشته باشید و اگر توانستید کسلی را که به شما بدی کرده‌اند، ببخشید و سعی کنید به آنها خوبی کنید، رویه‌ای پیدا می‌کنید که این روحیه تاثیر خودش را در کارتان نشان می‌دهد. اگر شما خوبی کنید، آنها که به شما بدی کردند از کارشان سرزنده می‌شوند سدی هم همین را می‌گویند: «صد بار بدی کردی دیدی ثمرش را / خوبی چه بدی داشت که یکبار نکردی.» من هر روز با دوستان ورزشکارم، آقایان مهدی‌زاده و ملاقلاسمی و دیگر بچه‌ها به کوه می‌رویم و بعدازظهرها راجع به موسیقی تحقیق می‌کنم. ما دو کلاس آموزش موسیقی در تهران داریم، یکی در خیابان دولت که برادرم آقای گلریز آن را اداره می‌کند و یکی هم در خیابان محک اقدسیه که برادرم آقای حسن گلیپایگانی که استاد دانشگاه است، آنجا را اداره می‌کند.

با وجود این، تابستان‌ها و زمان‌هایی که من در ایران هستم بعضی از شاگردان را که امکانات مالی ندارند، آموزش می‌دهم. این بچه‌ها از شاه‌عبدالعظیم، ورامین، آمل، شیراز و شهرهای دیگری می‌آیند و همین جایی که شما الان نشسته‌اید می‌نشینند و ما کلاس‌هایمان را همین‌جا برگزار می‌کنیم. همه این کلاس‌ها هم مجانی است. دیروز یک آقای نابینا با یک آقای تپه‌کیم، دیروز که آنها رفتند من با چند تا از دوستانم تماس گرفتم تا یک ویلن خوب که امتحانش را پس داده، برای این آقای تهپه‌کیم، ما که کاری از دست‌مان بر نمی‌آید، همین‌طور باید رایگان برای جوان‌هایی که مستعد هستند، کار کنیم. به نظر من این یعنی رسیدن به آن آرامشی که گفتیم.

وقتی شما به این آرامش برسید، اگر صدمیلیارد هم به شما بدهند که آقا کار در فلان سالن میلاد کنسرت بگذارد یا تالار وحدت، من می‌گویم نه! من این کار را انجام نمی‌دهم. البته صدمیلیارد که اغراق است؛ اما اگر شما صدمیلیون به من بدهی که نیم‌ساعت برنامه اجرا کنم، من این کار را انجام نمی‌دهم برای اینکه استرس این کار باعث می‌شود، آرامشم را از دست بدهم. من صبح‌ها ساعت ۵/۵ بیدار می‌شوم، یک سبب و قیوه‌ای می‌خورم و می‌زنم به کوه و عصر‌ها در هفته سه روز به شاگردانم به صورت رایگان درس می‌دهم و بقیه ساعاتم در خانه راجع به ردیف‌ها، مانس‌ها، مدالسیون‌ها و انواع تحریر می‌نویسم که باز هم این کتاب‌ها را به صورت رایگان در اختیار جوان‌ها قرار می‌دهم. همان‌طور که قبلا ما ردیف‌های استاد موسی‌خان معروفی را نوشته بودیم و تا ۴۰۰تا رسیده بود، با دو سه گلیپایگانی ۹۰سال روی کار وقت گذاشتیم و زحمت کشیدیم. ۹۰۰خرده‌ای ردیف نوشتیم. دو برابر ردیف‌های موسی‌خان معروفی. بعد ما گفتند اسمش را ردیف نگارید، گفتیم هر چه شما می‌گویید می‌گذارم. گفتند و نشیب (جمعه، عکس من و استادم، نورعلی‌خان برومند و برادرم روی خوشه هست. آقا ای مهدوی در خدمت‌اندی‌های بسیار زیبا این کار را ارایه داد و آن را هم باز ما به صورت رایگان انجام دادیم. من به آرامش رسیدم‌ام که می‌توانم این کار را انجام دهم وگرنه همانجا می‌گفتم این تحریرها را ما الف تا ی نوشته‌ایم و خوانده‌ایم و مانس‌ها و ۲۰ تا مدالسیون ارایه دادم و فلان مبلغ می‌فروشم. اگر این کار را می‌کردم همانجا آرامشم را از دست می‌دادم، زیرا به دنبال مادیات و پول رفتم. بومد.

هر چیزی که اندازه‌ای دارد. فرزندانم تحصیلکرده و موفق و اتفاقا پیانیست‌های خوبی هم هستند. یکی از دخترانم شاگرد استاد لوتیشروان روحانی بود و دیگری شاگرد خاتم الفلیا بر تو و هر دو دخترتم دکتر هستند و در خارج از ایران زندگی می‌کنند. وقتی من به این خوشبختی و آرامش رسیدم‌ام، دیگر دنبال چه چیزی بروم، من کفن چیپ دارم؟ هر کس می‌میرد، مردم می‌تواند چیزی با خودش ببرد. شما بروید بهشت رها! ببینید که همه را در یک پارچه می‌پیچند و در قبر می‌گذارند. به قول معروف، برای نپاهن چه سنگ و چه زر، هر چه بارتان بیشتر باشد، وراثت‌توق‌شان زیادتر می‌شود، می‌گویند چرا پدر ما بیشتر از این برای ما گذاشته (خنده).

■ **اجازه بدهید گفت‌وگوی‌مان را درباره جایگاه و سلیقه خوانندگان تاریخ‌ساز موسیقی‌مان بی‌گیری و دلایل توفیق و ماندگاری‌شان را بررسی کنیم...**

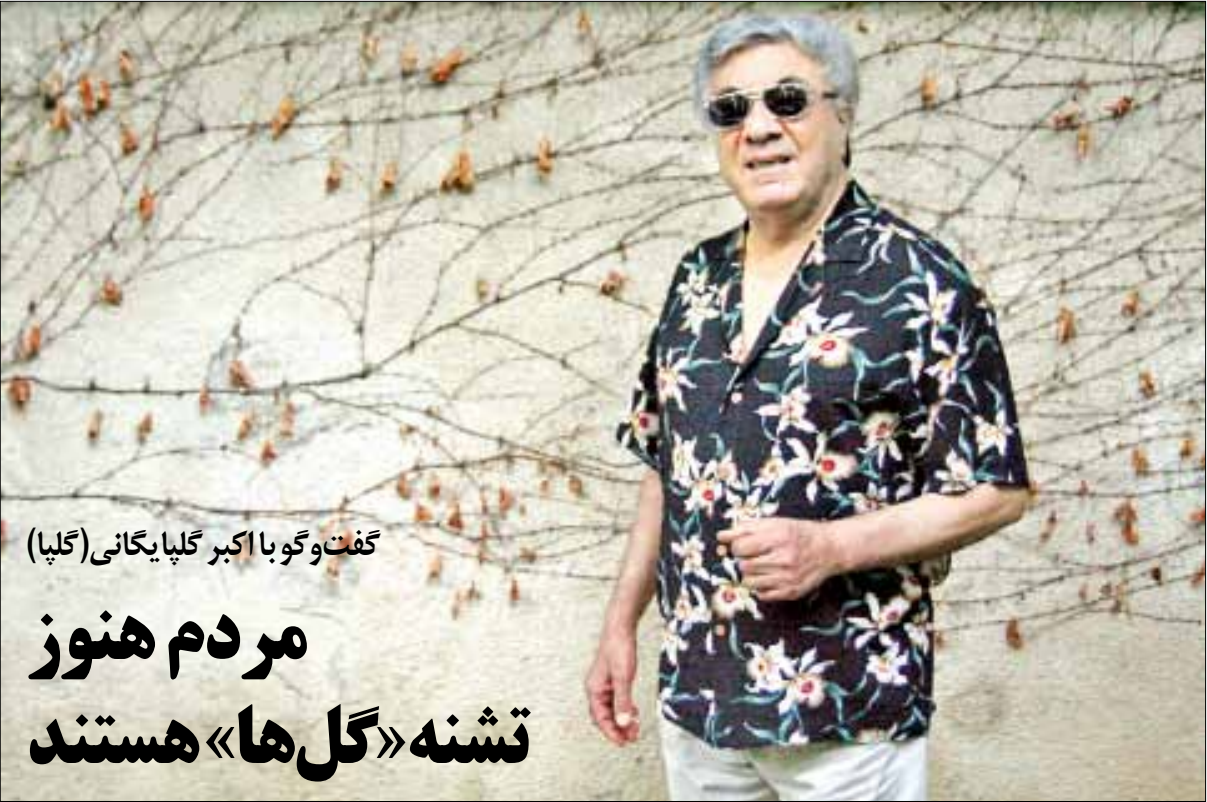
بگذارید من در همین جا نکته‌ای را بگویم و بعد صحبت‌هایمان را ادامه دهم. عده‌ای هستند که سلیقه خودشان را هر همه چیز مقدم می‌دانند اما به نظر من همه کار‌ها خوب هستند و هر کس سلیقه خودش را دارد و همین‌طور هر کس یک جایگاهی دارد. بنان در موسیقی یک جایگاه دارد، فاخته‌ای یک جایگاه و همین‌طور، ادیب خونساری، یک جایگاه. طاهرزاده، نادر گلچین، محمودی خونساری، شجریان ... هر کس به توبه خود یک جایگاهی دارد. هیچ‌وقت نباید بگویم فقط من درست می‌گویم و بقیه هیچ هستند، نه دیگران بوده‌اند که ما توانست‌ایم باشیم.

■ **به نکته خوبی اشاره کردید. در دوره شما هر کس برای خودش جایگاهی داشت و همه هم خوب و مورد توجه بودند...**

بله. آن موقع نمی‌گفتند که مثلا غلامحسین بنان در دستگاه شور یا ابوطما می‌خواند. مردم وقتی صدای او را می‌شنیدند، می‌پرسیدند که بنان است یا فاخته‌ای. در قدیم همه کار‌ها مهر داشت.

شما یادتان نمی‌آید. در آن زمان دو نفر بودند که خیلی خوب تر می‌ساختند، یکی بیچی و دیگری استادعباس صنعت.

موسیقی



گفت‌وگو با اکبر گلیپایگانی(گلیا)

مردم هنوز تشنه «گل‌ها» هستند

عکس: اکبر سامعی

کنار وی و همسرش بودیم. مهربانی و آرامشی که در نگاه این زوج قدیمی وجود داشت، تداعی‌گر دوره ابوالحسن خان صبا، مر ترضی خان محجوبی و پرویز یاحقی است؛ دورانی که به قول اکبر گلیپایگانی تعداد کسانی که کارشان مهر داشت، انگشت‌شمار نبود. گفت‌وگو با اکبر گلیپایگانی بسیار دل‌پذیر است. ادبیات خودش را دارد و به چیزهایی اهمیت می‌دهد که این روز‌ها از بین رفته. بسیار سرزنده‌تر از هم‌دوره‌های خود است. او آرامش این روز‌های خود را در تربیت شاگردان و تحقیق و نوشتن کتاب‌های موسیقی برای جوان‌ها پیدا کرده است.

مرجان صابئی: سال‌های زیادی از دوران طلایی موسیقی در ایران می‌گذرد؛ سال‌هایی که استادان در کنار هم بودند و شاگردانی تربیت کردند که هنوز هم موسیقی به اسم آنها زنده است. جدا از مسایلی که باعث توقف روند رشد موسیقی در ایران شده، دلایل دیگری هم وجود دارد که شاید فقط در گفت‌وگو با اساتید نسل گذشته بتوانیم به اهمیت‌شان بی‌برسیم. ساعت چهار بعدازظهر یکی از روز‌های شهریورماه با استاد گلیا یگانی تماس گرفتیم تا با او دیداری داشته باشیم و ساعت پنج در حیاط خانه قدیمی و زیبای خیابان فرمانیه در

خوب بودند. اما چه اتفاقی افتاد که من توانستم جایگاه خودم را پیدا کنم، چون من نیامدم با «مرغ سحر» خودم را معروف کنم. این اوخر مد شده بود همه فقط «مرغ سحر» ناله سر کن.» را بخوانند. این مرغ سحر بیچاره گرفتار شده بود. حالا خوب است که مرغ سحر شکایت نکرده (خنده). از بس افراد مختلف این شعر را خواندند و فکر می‌کردند اگر مرغ سحر را بخوانند، گل می‌کنند بالا آیین برای آن زمان بوده، خیلی هم خوب بوده اما شما باید چیزی برای زمان حال بخوانید. من وقتی شروع کردم، ۱۷ سال فقط آواز خواندم، نه ترانه استاد. من نوعی‌خان خوشن نمی‌آمد، من ترانه بخوانم و می‌گفت ترانه برای خان‌هاست. البته این عقیده شخصی او بود، عقیده من نیست. من هم ۱۷سال آواز خواندم و با «مست مستم ساقیا دستم بگیر» معروف شدم و بعد در یک موقعیتی که فکر کردم مناسب است شروع کرده به خواندن ترانه.

حالا اگر ما به شما‌گردم بگویم فقط باید همین قالب و شکلی که من می‌خوانم، بخوانی و همین‌جور تحریر دهی، آن شاگرد خراب می‌شود. شاگرد باید ردیف‌ها و دودوتا چهارتا را از من یاد بگیرد اما راه خودش را برود. شما ممکن است برای آمدن به منزل ما بروی سر لب تخریش، بعد بروی توپخانه بعد بیایی فرمانیه یا صد راه دیگر اما مهم این است که به اینجا برسی. راه‌های رسیدن بی‌نهایت است و هر کس یاد راه خودش را برود.

برخی از خوانندگان، خوانندگان قالبی هستند. مثل قالب‌های خشت که سابقا یک قالب می‌گذاشتند که چهار گوش بود و در آن خاک و گل می‌ریختند و دوباره یک دفعه می‌دیدید صدتا خشت بغل بهم، همه یک اندازه است. این نوع قالبی زدن و خواندن را مردم نمی‌پسندند. مردم دنبال چیز نو هستند. اگر آوردی خبر خردار هم پیدا می‌شود.

■ **به نظر شما آیا کپی کردن کارهای قدیمی باعث افت موسیقی ما شده است؟**
بله، این مثل کپی کردن است. وقتی کپی می‌کنید، همه شبیه هم در می‌آید. مثلا من یک هم‌ایون با پرویز یاحقی خواندم‌ام. اگر همان هم‌ایون را با مر ترضی‌خان محجوبی می‌خواندم، فسرک می‌کرد. همایون، همایون بود اما فرما هم تفاوت داشت و این خلاقیت است.

■ **جالب است که شما همایون را هم مثل هم‌ایونی که استاد گلیا می‌خواند، نمی‌خواندید. کسانی بوده‌اند که همایون را دقیقا مثل کس دیگری می‌خواندند.**

آنها که اداست. من اساتید بزرگی داشتم مثل نورعلی‌خان برومند. حاج‌آقا محمد ایرانی، مرحوم ادیب خونساری و طاهرزاده. تمام این دوستانی هم که حالا هستند، برای من محترم‌اند، اما هیچ‌کس نباید جایگاه خودش را فراموش کند. تمام بزرگان در جایگاه خودشان بی‌نظر هستند و اگر ما بخوایم آنها را کوچک کنیم، خودمان را کوچک کرده‌ایم.

وقتی من شروع کردم تازه از دانشکده افسری بیرون آمده بودم، جوان بودم و کلام هم بوی قرمه‌سبزی می‌داد و فکر می‌کردیم همیشه جوان هستیم و شور و انرژی جوانی را داریم. در بین خوانندگان بزرگی که آن سال‌ها بودند، فکر کردم که من باید چه کار کنم، اگر می‌خواستم مثل آنها بخوانم که آنها خیلی بهتر از من می‌خواندند. از آن طرف موسیقی پاپ بود و خوانندگانی مثل ویگن، منوچهر و غلامعلی راونبخش. از یک‌طرف دیگر سبک کوچه‌بازاری بود که آن را هم نباید دست‌کم گرفت زیرا برای دل مردم می‌خواندند و مردم آنها را می‌خواستند. مثل آقای جبلی، منوچهر شغبغی و خیلی‌های دیگر که الان اسامشان خاطرم نیست و در دل مردم جا داشتند.

من با اساتید صحبت کردم و آنها هم یک چیز به من گفتند که اگر می‌خواهی مثل آقایان اساتید بخوانی، اصلا چرا بخوانی، آنها که به این خوبی می‌خوانند تو کاری کن که یک چیزی را خلق کنی تا ماندگار شوی تا پای اسمت مهر بخورد و من با استاد مسلم مر ترضی‌خان محجوبی «هست مستم ساقی دستم بگیر» را خواندم. در سه‌گاه «کاروان» را خواندم و بعد «پیش ما سوختگان مسجد و میخانه یکی است»، «ما رند خراباتی و

ادامه در صفحه ۱۰

یکشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۰

گل‌ها

نوستالژی گلیا

پرویز براتی

■ اکبر گلیپایگانی ملقب به گلیا سال‌هاست در ایران روی صحنه نرفته است. او مشخصا در سه دهه اخیر کنسرتی در ایران برگزار نکرده و به گفته خود در این سال‌ها نت سکوت را سر داده. به‌رغم روی سن نرفتن، آلبوم‌هایش از طریق مجاری رسمی و قانونی روانه بازار شده است. در سال ۱۳۸۲ پس از ۲۵سال دوری با انتشار دو آلبوم «مست عشق» و «عقیق» دوباره نام او در فضای موسیقی ایران شنیده شد. انتشار «قدر محبت» (تکرانه‌های دهه ۵۰ اکبر گلیپایگانی) در سال ۸۶، دوستانران او را امیدوارتر کرد به اینکه با وجود ممنوعیت پخش آواز او از صدا و سیما، لاقل می‌توان آلبومی از این خواننده را از فروشگاه‌های رسمی خریداری کرد.

بسیاری از دوستانداران گلیا هنوز خاطره صدای خواننده‌ای را با خود دارند که زمانی به مرد حنجره‌طلایی ایران معروف بود. در زمانی که اکثر مردم به ترانه‌های رادیو دل‌پیسته بودند و توجهی به موسیقی آوازی نداشتند، صدای گلیا که مبتنی بر موسیقی دستگاهی بود با استقبال مواجه شد. او ۱۷سال اول فعالیت موسیقی‌اش را فقط آواز خواند و سراغ ترانه نرفت.

در اول فروردین ۱۳۳۸ اولین آواز بدون ساز خود را با شعری از حافظ اجرا کرد که در این آواز به عنوان خواننده‌ای ناشناس و جوان معرفی شد. با این حال به فاصله چند روز بعد در برنامه «گل‌ها» و با آواز «هست مستم ساقیا دستم بگیر» به جایگاه قابل ملاحظه‌ای در میان مردم رسید. سوال اینجاست که گلیا چگونه این فاصله کوتاه میان گمنامی و شهرت را پشت سر گذاشت؟ او چند سال پیش طی یک دیدار به این سوال جواب داده؛ به اینکه برایش موسیقی لحظه‌ای بوده که در آن درون خود را پالایش کند و به مردم عشق ورزد. گلیا شاگرد سیدحسین طاهرزاده بوده و از او بهرهای زیادی برده است.

او به تاسی از استادش طاهرزاده، خوب خواندن را از آنهایی که بد می‌خواندند، یاد گرفت؛ آنهایی که داخل ایران اکبر گلیپایگانی را می‌شناسند تصویری از خواننده‌ای در ذهن‌شان است که شب‌ها دنگ صدا یا آن‌طور که خود می‌گوید شش‌گام صدا را در جویی به همراه برادرانش «سه‌گام» را بخواند و تمام اینها قریحه خدادادی اوست و ربطی به خلاقیت و مسایل دیگر ندارد. گلیا متولد سال ۱۳۱۲ در تکیه زرگرهای تهران است. ارتباط او با شهر گلیپایگان هم از این نظر است که پدر بزرگ و پدرش در این شهر به دنیا آمده‌اند؛ ولی در جویی به همراه برادرانش به تهران می‌آید. پدربزرگ او که صدای خوشی داشته، تاجر پنبه بوده و در گلیپایگان به فعالیت اشتغال داشته است. پدربزرگ او از ایل بختیاری بوده است. او ذاتا گلیپایگانی است، هرچند در تکیه زرگرها به دنیا آمده. سال ۱۳۱۸ وارد دبستان فرهنگ در تکیه زرگرها شد و بعد از آن خانواده‌اش به خیابان آبشار نقل مکان کرده و اکبر گلیا همیشه وقتی صحبت از گلیپایگان می‌شود از خواننده‌ای به نام عدلیب گلیپایگانی یاد می‌کند که خیلی کم راجع به او صحبت شده است.

بعد از گذشت بیش از سه‌دهه هنوز قدرت آواز را در خود احساس می‌کند؛ اما به شکلی واقع‌بینانه تاکید می‌کند که زمانه تغییر کرده است. می‌گوید اگر همین الان بگویند مثنوی شورو یا خسرو و شیرین را مثل ۳۵سال پیش یا ۴۰سال پیش بخوان، این کار را نمی‌کنم، چون آن مربوط به آن زمان بوده است. یک زمان کسی در درون آدم می‌گفت بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین! الان نه جویی هست و نه گذر عمری، آ‌ب‌ها همه در کانال است!

در عوض الان سوزه‌های زیبایی برای او وجود دارند که روی آنها کار می‌کند. یک زمان می‌خواند: «هوی سبید را در آینه دیدم»، ولی حالا با گرفتاریهایی که برایش پیش می‌آید، می‌خواند: «دروغ نگو آینه که من هنوز جوونم، واسه دلای خسته بازم می‌خوام بخونم؟» این شعر متعلق به زمان حاضر است.

برای خوندن این بیت اسبابی لازم است؛ داشتن صدای خوب، نفس خوب، دندان خوب و بالا رفتن از کوه. این کار هر روز اکبر گلیپایگانی است.

